

# شعر جهان

- الگوها/فدریکو مایور/آرزو زاهدی
- سه شعر از ماری شیمیل/عبدالحسین فرزاد
- شاهانہ/هاشم رجبزادہ



فدریکو مایور در سال ۱۹۳۴ در بارسلونای اسپانیا دیده به جهان گشود. به سال ۱۹۵۶، با رتبه دکتری در رشته داروسازی، از دانشگاه کامپلوتنس مادرید فارغ التحصیل شد. و در دانشگاه گرانادا به تدریس در رشته بیوشیمی پرداخت. عملکرد درخشان او طی این دوره، منجر شد او را در سال ۱۹۷۴ به معاونت وزارت آموزش و علوم اسپانیا، منصوب کنند. یک سال بعد او ریاست کمیته مشاوره‌ای علوم و تحقیقات فنی را بر عهده گرفت. آغاز فعالیت‌های او در یونسکو، با عضویت کمیته مشاوره‌ای در بخش آموزش عالی اروپا آغاز شد. او به عنوان یکی از اعضای یونسکو، در مسکو و پاریس انجام وظیفه کرد. از دیگر مسایل مورد علاقه او، آموزش‌های تخصصی و پارلمان بودند و سرانجام در سال ۱۹۷۷ به سمت مشاور نخست‌وزیر اسپانیا نایل آمد. اما او توانایی آن را داشت تا به تمام علایق خود بپردازد. در سال ۱۹۷۸ به عنوان قائم مقام یونسکو منصوب و در ۱۹۸۷ مدیرکل یونسکو شد. در همان سال، به مقام عضویت در پارلمان اروپایی نایل آمد. وی در حال حاضر پس از اتمام دوره مدیرکلی یونسکو ریاست بنیاد صلح را در مادرید به عهده دارد.

امروز  
خاکستری است.

امروز  
هر چه را بینی  
خاکستری است:

مه را  
چمن را  
آسمان را  
تپه‌ها را  
و دریا...

همه خاکستری‌اند.

پهنای افق نیز  
خاکستری است.

هر آنچه  
به چشم می‌آید  
و به ذهن می‌رسد،  
خاکستری است.

تنها  
عشق است  
که  
هنوز می‌تواند  
روزهایمان را  
روشنی بخشد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

کلمات هم،  
مثل انسان‌ها  
می‌میرند  
اگر خاموش بمانند.

این را می‌دانیم،  
پس  
بهبانه‌ای نداریم.

چگونه خواب  
به چشمان ما می‌آید،  
مایبی که شریک جرم هستیم.



پاریس، ۲۰ ژانویه ۱۹۹۰

۱۶۷

به تمام کودکان جنگ  
چشمان کودکانهات  
دیده‌اند  
جنگ را  
خسونت را  
و گرسنگی را...

چشمانت، دیده‌اند  
زخم را  
و خون را  
نفرت را  
و سنگدلی را.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

چشمات

فقط

سردی نگاه و

بارقه‌های خشم را

دیده‌اند...

پس زنده‌بمان،

از فرزند بیروت

شاید روزی

عظمت نوری را ببینی

که زیر پوست بشریت

خانه کرده است.

۲۵ فوریه ۱۹۸۴



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۴

۱۶۸

رؤیای درونم را

زنده نگاه خواهم داشت

تا آن روز که

نفسی برمی آید.

این رؤیا،

تمام زندگی من است،

رؤیای عشقی که

تا آخرین لحظه

در دل هر یک از ما

زنده است.

پاریس، اکتبر ۱۹۸۸

